

داستان پیامبران در غزلیات شهریار

بیژن ظهیری ناو*، رحیم سلامت‌آذر**

چکیده

سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار از شاعران نامدار و پرآوازه‌ی معاصر است که در غزل سرایی از مقام والایی برخوردار است. اندیشه‌هایش به سبب اشتغال بر اخلاق و نصایح، شور و حال و شیفتگی خاص، مقام بزرگی در شاعری برای او کسب نموده است. اشعار او با توجه به آشنخوره‌های فرهنگی و مذهبی‌اش تحت تأثیر آیات مبارکه‌ی قرآنی و احادیث نبوی و قصص قرآنی و داستان زندگی پیامبران به صورتهای گوناگون از قبیل تلمیح، اقتباس، حل، درج و تضمین قرار گرفته است. در این مقاله سعی شده است که جلوه‌هایی از این تأثیرپذیری در دیوان شهریار به نمایش گذاشته شود. **واژه‌های کلیدی:** شهریار، قرآن، حدیث، پیامبران.

مقدمه

سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار فرزند آقا سید اسماعیل موسوی، معروف به حاج میرآقا خشکنابی، در سال ۱۳۲۵ هجری قمری (شهریور ماه ۱۲۸۶ هجری شمسی)، در بازارچه‌ی میرزانصراله تبریز واقع در چای کنار، چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری، که تبریز آستان حوادث خونین وقایع مشروطیت بود، پدرش او را به روستای قیش قورشاق و خشکناب منتقل کرد و دوره‌ی کودکی استاد در آغوش طبیعت و روستا سپری شد که منظومه‌ی "حیدر بابا" مولود آن خاطرات است. در سال ۱۳۳۱ هجری قمری، پدرش او را برای ادامه‌ی تحصیل به تبریز

* دانشیار دانشگاه محقق اردبیلی (zahirinav@yahoo.com)

** عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

۱۳۲ ■ فصلنامه مطالعات شهریارپژوهی

باز آورد و او در نزد پدر شروع به فراگیری مقدمات ادبیات عرب نمود و در سال ۱۳۳۲ هجری قمری جهت تحصیل اصول جدید به مدرسه‌ی متّحده وارد شد. در همین سال، اوّلین شعر رسمی خود را سرود. سپس به آموختن زبان فرانسه و علوم دینی نیز پرداخت و از فراگیری خوشنویسی نیز دریغ نکرد که بعدها کتابت قرآن ثمره‌ی همین تجربه می‌باشد.

در سیزده سالگی، اشعار شهریار، با تخلص " بهجت " در مجله‌ی ادب به چاپ می‌رسد. در بهمن ماه ۱۲۹۹ شمسی، برای اوّلین بار به تهران مسافرت می‌کند و در سال ۱۳۰۰، توسط لقمان الملک جراح، در دارالفنون به تحصیل می‌پردازد. شهریار در تهران تخلص به بهجت را نپسندیده و تخلص شهریار را پس از دو رکعت نماز و تفأل از حافظ می‌گیرد:

غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم روم به شهر خود و شهریار خود باشم
(دیوان حافظ، غزل ۳۳۷)

شهریار اشعار خود را در قالبهای زیر سروده است:

الف: شعر ترکی: حیدربابا، غزل ترکی، مکتب سهندیه، شعر آزاد خان ننه و شعرهای متفرقه‌ای در قالب‌های دیگر هجائی
ب: شعر فارسی: غزل، شعر آزاد نیمائی، قصاید، مثنوی‌ها، قطعات، چهار لختی‌ها
و...

بحث

قرآن کریم معجزه‌ی اصلی پیامبر اکرم (ص) محسوب می‌شود که معاندان و کافران به هماوردی و رقابت با آن فراخوانده شده‌اند (= تحدی)؛ در حالی که از قبل ناتوانی و شکست قطعی شان پیش بینی و یادآوری شده است.

شاعران و عارفان ایرانی با زبان صریح و روشن در مضمون سازی‌های شاعرانه به قصص قرآنی و شأن نزول آیات الهی پرداخته‌اند. در اشعار شهریار بیشترین بسامد استفاده از قرآن و حدیث مربوط به قصص قرآنی از جمله داستان حضرت موسی (ع) و آیه‌ی تجلی، گم شدن انگشتی حضرت سلیمان (ع)، نعت حضرت ختمی مرتبت و مدح و منقبت ائمه‌ی اطهار (ع) به ویژه حضرت علی (ع) می‌باشد که چهره‌ی آن

حضرت در اشعار وی بسیار پرفروغ تر و نمایان تر است.

سیمای محمد رسول الله در دیوان شهریار

عرش الهی در شعر شهریار به وجود عظیم پیامبر (ص) قائم و پابرجاست:
ستون عرش خدا قائم از قیام محمد ببین که سر به کجا می‌کشد مقام محمد
به جز فرشته‌ی عرش آشیان وحی پرنده پر نتواند زدن به بام محمد
(شهریار، ۱۳۷۳؛ ۹۷)

مهر نبوت نیز از جمله مضامینی است که شهریار در مدح پیامبر بدان اشاره کرده است:
مهر نبوت از جمله علامات نبوت حضرت بود و آن بر کتف وی بودی بر آن نیشته
که "لا اله الا الله" (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۴۱۶). ثوری نقل می‌کند مهر نبوت به اندازه‌ی
سیبی یا به اندازه‌ی تخم کبوتری بود. (بیهقی، ۱۳۶۱: ۱۳۸).

به کارنامه‌ی منشور آسمانی قرآن که نقش مهر نبوت بود به نام محمد
(همان منبع)

شهریار در شعر صدای خدا اسلام را کامل‌ترین مکتب می‌داند:

مکتب موسی است دبستان دین مقتضی طفل سبق خوان دین
مکتب عیسی که کند نغمه سر دوره‌ی رشد است و بلوغ بشر
مکتب اسلام که کامل شده است مدرسه‌ی عالی و دانشکده است
(همان: ۴۰۱)

مکتب اسلام به عنوان یک مدرسه و مکتب درس، مسلمانان را به نیکی و صلاح
آموزش می‌دهد. در اشعار سنتی شهریار، پیامبر از خلال داستان‌ها و حوادث زندگی، به
شکل یک راهنما و هادی ظهور می‌کند و شاعر و مردم را اصلاح می‌نماید. شهریار از
پیامبر می‌خواهد که دین اسلام را احیا نماید:

رهایی مان ده از آلام و اسقام به ما نه منت احیای اسلام
(همان: ۴۱۱)

معراج: یکی از ابعاد حادثه‌ای پیامبر در شعر شهریار، معراج آن حضرت است.
ماجرای معراج از جمله‌ی اعجازی است که به صراحت در قرآن از آن یاد شده
است: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا

حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱) کیفیت، محل، زمان، وسیله و همراهان این سفر از جمله موضوعاتی است که محل توجه شاعران معراجیه سرا بوده است. کیفیت معراج حضرت در میان اهل رواه محل اختلاف است، اما آنچه در اشعار و آثار شاعران منعکس شده این است که این سفر جسمانی و روحانی بوده و حضرت تا فاصله‌ی دو کمان یا نزدیک تر به خداوند رفته: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (سوره‌ی النجم، آیه‌ی ۹).

رسول گفت به مکه در خانه‌ی ام هانی، خواهر علی شدم به تهجد، جبرئیل آمد و گفت مرا خداوند فرستاده است تا ترا ببرم و ملکوت هفت آسمان و هفت زمین و عجایب آن از عرش تا تحت الثری به تو نمایم (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۹۲). او را از خانه‌ی ام هانی بنت ابی طالب و به روایتی از حجر کعبه به آسمان‌ها بردند (مبیدی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۴۸۴).

رسول گفت دیدم براقی در میان بداشته اشهب... زینی بر پشت او از یک دانه مروارید، رکابش از یاقوت سرخ، لگامش از زبرجد سبز، هرگز من مرکبی ندیدم از او نیکوتر. میکائیل لگام او گرفت، پیش من آورد، جبرئیل گفت: "ارکب یا محمد".

همسفران معراج: همراهان معراج پیامبر (ص) دو دسته اند: یکی فرشتگان هستند: رسول گفت: بیرون آمدم با جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را دیدم. هرکدام با هفتاد هزار فرشته تا به سدره المنتهی رسیدم که آنجا منتهای فرشتگان است و هیچ فرشته‌ی مقرب را از آنجا فراتر راه نیست. چون آنجا رسیدم جبرئیل بایستاد. گفتم: چرا فراتر نیایی؟ گفت: یا محمد اگر به قدمی فراتر آیم سوخته گردم (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۲۰۲-۱۹۲).

دسته‌ی دیگر از همراهان حضرت، انبیاء هستند: پیامبران نیز در هنگام معراج به مشابعت حضرت رسول آمدند و در بیت المقدس با پیامبر نماز خواندند:

"نوری از آسمان ساطع شد و با آن نور قبرهای پیامبران شکافته شد و از هر طرف لبیک‌گویان به سوی بیت المقدس آمدند. پس چهار هزار و چهار صد و چهارده پیامبر جمع شدند و صف کشیدند و جبرئیل بازوی مرا گرفت و پیش داشت و گفت ای محمد نماز کن با پیامبران که برادران تو‌اند و تو خاتم ایشان" (مجلسی، ۱۳۶۳: ۲۸۶). حق تعالی یک شب وی را از مکه به بیت المقدس رسانید و عجایب‌های آسمان و زمین او را بنمود و ۱۲۴ هزار پیامبر بیاورد و حاضر کرد تا حضرت ایشان نماز کرد و

بازگردید هم به مکه به منزل خود آمد. (همدانی، ۱۳۶۱: ۳۹۱-۳۹۰)

به راه مسجدالاقصی گرفت از کاروانی آب هنوزش قالب تن بود و محتاج سقایت بود
به مسجد قالبش روحی و عقلی و الهی شد به معراجی بیپچید آنچه مبدء بود و غایت بود
(ج دوم، ص ۲۲۵، قطعه‌ی معراج محمد)

سینه‌ی نئی هست بدل نسخه‌ی لوح محفوظ که چو جبریل امین نامه‌ی رسانی دارد
(ج دوم، ص ۱۱۴، غ سخنگوی خدا)

شیبه از مسجدالاقصا زد و بیت المعمور توسن عشق که تا عرش برین تاخته
بود

(ج سوم، ص ۹۴، غ جلوه‌ی جاودانی)

کشش چو از تو بود سیر لیل‌الاسراست مسافتی که به یک چشمزد توان پیمود
(ج دوم، ص ۲۰۲، قصیده‌ی صلا‌ی عام)

به عشق پاک تو بگذشتم از مقام ملک که بال عشق تو با دم زند بر آتش تیز
(ج دوم، ص ۱۴۸، غ سیمای خزان)

کنار سدره چون جبریل هادی بازماند از وی جمال کعبه خود چرخنده مشکوه هدایت بود
(ج ۲، ص ۲۲۵، قطعه‌ی معراج محمد)

اشاره دارد به: فَلَمَّا بَلَغَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَاَنْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ فَقَالَ جِبْرِيلُ تَقَدَّمَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أُجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَلَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلُكَ لَأَحْتَرَقْتُ (حدیث نبوی /
احادیث / ۱۴۳)

مگر نه فخر محمد به فقر و درویشی مگر نه عفو و گذشت از خصائص عیساست
(ج دوم، ص ۱۹۶، قصیده‌ی شرافت نسب)

اشاره دارد به: الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ افْتَخِرْتُ (حدیث نبوی / احادیث / ۲۳)

سلام‌ای پادشاه مُلک لـولای سلام‌ای جلوه‌ی گاه خنده‌ی حق
علی اینجا شکست از کُفر سد را به خاک افکند ابن عبدود را
(ج ۲، ص ۲۷۵، مثنوی در ورود به مدینه‌ی طیبه)

حجاب کائنات آن گه به تیغ پردل بگسیخت رسیدم بر در خلوت‌گه قوسین او ادنی
روان من گواهی داد بر معراج پیغمبر زدم فریاد شوق از دل و سبجان الذی اسری
(شهریار، ۱۳۷۳، ۳۸۲)

شاعر در این شعر، اذعان دارد که با تمام وجود خویش، معراج پیامبر را قبول داشته تا بدان حد که خود نیز مانند پیامبر، فریاد شوق سر می دهد. در شعر قیام محمد (ص) پیامبر بر رفرع معراج سوار شده و به کرامت خاص الهی، ویژه و ممتاز می شود. سوار رفرع معراج در نوشت سماوات سرود صف به صف قدسیان سلام محمد (ص) (همان، ۹۷)

شهریار در اشعار خود، اقوال پیامبر را ذکر می کند. در "شعر اسلام و خدمت اجتماع" به داستانی بدین مضمون اشاره دارد که یاران پیامبر در ماه رمضان پس از طی مسافتی طولانی بیهوش نقش بر زمین می شوند، و غیر روزه داران، آستین ها را بالا می زنند و خیمه ها برمی افرازند و مشک ها پر از آب می کنند و آنان را سیراب می سازند و پیامبر با توجه به کوشش آنها می فرماید که با اینکه روزه دار نبودند، اجر روزه داران را نصیب بردند.

عقل کل فرمود اینها بی صیام اجر دین بردند با سنگ تمام
(شهریار، ۱۳۷۳: ۴۰۰)

پیام شاعر در این شعر خدمت به خلق و مردم است.

شهریار در شعری دیگر به داستان بلال اشاره دارد. بلال پیامبر را در خواب می بیند که او را خطاب می کند و می فرماید چرا از خاندان ما جدایی گرفته ای؟ و بلال سراسیمه به حجاز می شتابد و در پاسخ به ندای پیامبر با صدایی صاف و رسا، نوای اذان سر می دهد.

به صوتی یادگاری از پیامبر اذان سرکرد و گفت الله اکبر
پس آن گه مهبط روح الامین را محمد رحمه للعالمین را
بلال است این اذان گوی پیامبر پیامبر زنده شد الله اکبر
(همان، ۴۱۰)

بلبل نه عجب گر همه ای خواجه ی لولاک تا حشر زند نعره به گلبانگ بلالت
(ج سوم، ص ۱۲۸، غ خلسه ی خیال)

اشاره دارد به: لولاک لما خلقت الافلاک و نیز: لولا محمد ما خلقت الدنيا والآخرة و لا السماوات والارض ولا العرش ولا الكرسي ولا اللوح ولا القلم ولا الجنة ولا النار و لولا محمد ما خلقتک یا آدم (حدیث نبوی / احادیث / ۱۷۲)

سیمای حضرت موسی کلیم الله در دیوان شهریار

موسی پسر عمران پیامبر و نجات دهنده ی قوم یهود است. موسی (ع) ملقب به کلیم الله (هم کلام با خداوند) از بزرگترین پیامبران بنی اسرائیل که بین قرنهای ۱۳ تا ۱۵ قبل از میلاد ظهور کرده است. موسی (ع) در برابر فرعون آیات و معجزاتی نمایان کرد تا او را به خشوع وادارد از جمله عصایش را به صورت اژدها درآورد (اعراف، ۱۰۷)، دیگر از معجزات موسی این بود که چون دست راست را به گریبان می کرد و بیرون می آورد، نور سفیدی از آن می تافت و پنجه اش نورانی می شد. این معجزه به ید بیضا معروف است. (طه، ۲۲ و ۲۳؛ اعراف، ۱۰۸؛ شعراء ۳۳).

حوادث زندگی حضرت موسی (ع) بیش از همه ی انبیا در غزلیات شهریار نمود دارد. در اکثر ابیاتی که منشأ قرآنی دارند به صورت اقتباس و تلمیح به حضرت موسی اشاره شده است. هم چنان که در قرآن نیز در چندین سوره از زندگی و معجزات آن حضرت سخن گفته شده است. آن چه به خصوص در نظر شهریار در داستان موسی (ع) شورانگیز بوده، در خواست آن حضرت برای رویت حق و تجلی خداوند بر کوه طور و ملاقات با خداست که به آیه ی تجلی معروف شده است:

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تُرَٰنِي وَلَكِنْ
أَنْظُرَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ
مُوسَى صَعِقًا (اعراف / ۱۴۳)

معنی آیه: و چون موسی به وقت وعده ی ما آمد و آفریدگارش با وی سخن گفت، موسی گفت خداوندا خود را به من بنمای تا به تو بنگرم. خدا گفت: مرا هرگز نخواهی دید ولی به کوه بنگر اگر کوه بر جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید. پس آنگاه که نور الهی بر کوه تجلی کرد آن را متلاشی ساخت و موسی بیهوش بیفتاد... حقیقت بی تجلی نیست لیکن مادر ایام نمی زاید دگر موسا کلیمی، طور سینا را

(ج دوم، ص ۶۸، غ دختر ترسا)

برق این جلوه نه تنها به کلیم و سیناست هر سری سری و هر سینه سنائی دارد

(ج دوم، ص ۸۸، غ میخانه ی عشق)

فته ی سامری و جلوه ی سینای کلیم گوشه ی ابروئی از غمزه ی جادوی تو بود

(ج دوم، ص ۱۰۰، غ سخنگوی حافظ)

- نخله‌ی وادی ایمن به چراغ افروزی است تا بدان بقعه پی از رویت رایات بریم
(ج دوم، ص ۱۰۲، غ راهی به سموات)
- سینه سینا کن از آن شعشعه ما را کز ذوق موسی دل به سرِ طور مُناجات بریم
(ج دوم، ص ۱۰۲، غ راهی به سموات)
- موسی تیره شبِ وادی ایمن داند کز کُجا جلوه‌ی قُدسِ قبسی می‌آید
(ج دوم، ص ۱۲۲، غ فال حافظ)
- یک جهان طور تجلی است خدایا بفرست موسیانی که از این شعله شراری گیرند
(ج دوم، ص ۱۳۰، غ تخته به طوفانها)
- پرتو ذات ازل را دو جهان ذراتند زنده از پرتو خورشید جمال ذراتند
(ج دوم، ص ۱۵۶، غ به گلشن آزادی)
- جلوه‌ی طور به هرکس نرسد ورنه بسی موسیانند که در آرزوی میقاتند
(ج دوم، ص ۱۵۶، غ به گلشن آزادی)
- از همه سوی جهان جلوه‌ی او می‌بینم جلوه‌ی اوست جهان کز همه سو می‌بینم
(ج دوم، ص ۱۵۸، غ چشمه‌ی قاف)
- به بابا کوهیش گوئی مقام بقعه‌ی سیناست مُصلای فنا فی الاهی و موسا در او فانی
(ج دوم، ص ۱۷۵، قصیده‌ی حماسه‌ی حسینی)
- گرت چون موسی عمران فروغ چشم دل باشد چراغان بقعه‌ها می‌بینی و وادی ایمنها
(ج دوم، ص ۱۸۲، قصیده‌ی شاهد غیبی)
- دماغ کبر و منی از مقادیر فرعون عصای عزّ و شرف از موارث موساست
(ج دوم، ص ۱۹۶، قصیده‌ی شرافت نسب)
- تو خاک آدمی از کیمیای دین زر کن نصیب دوده‌ی اهریمن آتش سوداست
(ج دوم، ص ۱۹۶، قصیده‌ی شرافت نسب)
- لهیب خشم خدا در وی و تو پنداری چراغ بقعه‌ی وادالمقدس است و طواست
(ج دوم، ص ۲۰۰، قصیده‌ی پند یادگاری)
- شاهد از هر سو به سیمائی تجلی می‌کند چشم عاشق از پی دیدار یار آید به کار
(ج دوم، ص ۲۰۰، قصیده‌ی پند یادگاری)
- به کرشمه‌ی عفاف و به جمال دانش تُست که خدا کند تجلی به جلال آدمیت
(ج ۳، ص ۲۳۶، قطعه‌ی به خواش دخترم شهرزاد برای کودکستان)

- در حصار ساحران بودم چو موسا لیکن با من نی یدیضای موسائی نه ثعبان عصائی
(ج سوم، ص ۱۷، غ فیض قدسی)
- گر از آن طور تجلی به چراغی برسی موسی دل طلب و سینه‌ی سینائی را
(ج سوم، ص ۳۲، غ طور تجلی)
- چه در آن جلوه‌ی حُسن ازلی بود که عشق اینچنین تا ابدش ریشه براندام افتاد
(ج سوم، ص ۳۹، غ بُز سرکله)
- چون بُز سر گله شود سامری گله‌ی موسا به سقر می‌رود
(ج سوم، ص ۴۸، غ ایام قفس)
- مشکل آن موسی و آن خلعت (اخلع نعلیک) ورنه مشکوه تجلی شجری نیست که نیست
(ج سوم، ص ۵۸، غ خبری نیست که نیست)
- بیت بالا اشاره دارد به: اِنِّی اَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَکَ اِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی (قرآن/۲۰، طه/۱۲)
- شعیب جلوه‌ی سینا جهیز دختر خود کرد خُدا چه اجرت و مزدی که می‌دهد به شبانی
(ج سوم، ص ۶۰، غ مزد شبانی)
- دریا کلافِ گردنِ فرعون می‌کنی موسا و معجزات عصا می‌فرستمت
(ج سوم، ص ۶۲، غ تاج بقا)
- هرجا که شدم از تو همان طور تجلی است ای طور تجلی به کجای تو بمیرم
(ج سوم، ص ۷۴، غ ولای امیر)
- از موسی آن رود که به طورش برَد خدای وز سامری پرستش گوساله می‌رود
(ج سوم، ص ۸۴، غ قند گفتند یا گند؟)
- با تیغ این تجلی گر ما سپر نبودیم او خود جهان گرفت بی حاجت سپاهی
(ج سوم، ص ۹۵، غ یا شبکلاه رندی یا تاج پادشاهی)
- بیاد (مدین) و تیمار بره‌های شعیب نوای نای شبان دارم و هوای شبانی
(ج سوم، ص ۱۰۶، غ ندانمت به حقیقت که در جهان به که مانی)
- نوای نی داوود و شبانی شعیب موسیان گله به میقات خدا می‌رانند
(ج سوم، ص ۱۱۳، غ قرآن و قاریان)
- همه طور است و تجلی به همانگونه جمال که به یک جلوه هنوزش دو جهان حیرانند

۱۴۰ ■ فصلنامه مطالعات شهریارپژوهی

(ج سوم، ص ۱۱۳، غ قرآن و قاریان)
آن تجلی که به عشق است و جلال است و جمال و آن ندانیم که خود چیست تو آنی گل من
(ج سوم، ص ۱۲۰، غ جلوه‌ی جواله)
سرنگون گلّه‌ی فرعون به کام دریا هم سر و کله‌ی موسا و عصا می‌بینم
(ج سوم، ص ۱۲۶، غ یک رویای صادقه)
بچر، به مرتع موسا که گلّه‌ی فرعون به چوب راند و چوپانی شعیب کند
(ج سوم، ص ۱۵۱، غ قصه‌ی ابوالفضل)
گوئی آن نخله‌ی طوریم که در سینه‌ی سینا سری از خاک برآریم و بروئیم خدا را
(ج سوم، ص ۱۶۰، غ شب‌نمای سنگرها)
مسافر شب از ره فتاده چو موسا چراغان باغات تو نخله‌ی طور
(ج سوم، ص ۱۷۰، قصیده‌ی رضائیه)
کوه طور و نخله‌ی نورش همیشه بود و هست لیکن آن موسا، نه و آن موعد و میقات نیست
(ج سوم، ص ۱۷۴، غ سرمایه‌های ملی)
با من اندیشه‌ی از قوت و غذا نیز نبود می‌رسید از فلکم سفره‌ی (من و سلوا)
(ج سوم، ص ۱۳۷، غ کوه نشین)
"من و سلوی" یعنی مائده‌ی مهیایی که از آسمان برای قوم موسی نازل می‌شد.
"وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكَ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيَّاتٍ مَارِزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (قرآن / ۲، البقره / ۵۷)
معنی آیه: و ابر را سایبان شما ساختیم و مرغ بریان و ترانگین را غذای شما مقرر داشتیم و گفتیم تناول کنید از روزی‌های پاک (شکر این نعمت بجا نیاوردند) نه به ما بلکه به خود ستم کردند.

سیمای حضرت سلیمان و ماجرای انگشتی وی

سلیمان پسر داود، پیامبر و پادشاه قوم یهودست.
وقتی که داود خود زنده و پیامبر و پادشاه قوم یهود بود جبرئیل صحیفه‌ای نزد او آورد
با یک نگین انگشتی شاهی که با د و مرغ و ماهی و دیو و پری را فرمانبردار صاحب
آن نگین می‌ساخت. جبرئیل این صحیفه را به داود داد و گفت: فرزندان خود را فرا

بخوان و پرسش‌هایی را که درین صحیفه آمده است با یکایک ایشان در میان بگذار و به فرزندی که پاسخ درست پرسش‌ها را بداند این نگین را بسپار و او را جانشین خویش بگردان.

داود فرزندان را حاضر آورد و مسائلی را که در صحیفه نوشته شده بود از ایشان پرسید. از میان فرزندان داود فقط سلیمان به همه‌ی پرسش‌ها پاسخ درست گفت و به همین سبب داود آن نگین را به سلیمان سپرد و او را جانشین خود اعلام کرد. (اهور، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴)

سلیمان وزیر شایسته و خردمندی به نام آصف بن برخیا داشته است که شهریار به آن اشاره کرده است.

بر نگین یا مهر انگشتر سلیمان اسم اعظم خداوند نقش بوده و اصولاً سلطنت وی و فرمان راندنش به مرغان و دیوان و جانوران و آدمیان و باد مرهون همین انگشتر یا خاتم بوده است. به همین سبب این انگشتری را معمولاً از خود دور نمی‌کرده است ولی یک بار که برای تطهیر و به قول مترجم تفسیر طبری به (آب خانه) رفته بود تا دستی به آب برساند انگشتر خود را به همسرش سپرد. در مدت کوتاهی که سلیمان در آب خانه بود دیوی به نام صخر فرصت را غنیمت شمرد و خود را به شکل سلیمان درآورد و انگشتر سلیمان را در ربود و از تأثیر و برکت آن انگشتر خود را سلیمان وانمود و بر تخت سلیمانی نشست.

وقتی که سلیمان بازگشت و انگشتر خود را مطالبه کرد زن که می‌پنداشت آن را لحظه‌ای پیش به سلیمان بازپس داده است بر این سخن خندید و گوینده را دیوی پنداشت که خود را به نیروی جادوگری به صورت سلیمان درآورده است.

اصرار سلیمان درباره‌ی سلیمان بودنش همه جا ریشخند و آزار نصیب او کرد. به ناچار با نومی‌دی از شهر خارج شد و به ساحل دریایی که نزدیک بود رفت و مدت چهل روز با خدمت کردن به ماهیگیران گذران زندگی داشت.

در این مدت دیو سلیمان نما به نام سلیمان سلطنت می‌کرد ولی چون فرمانهایش بر خلاف حق و شرع بود آصف وزیر سلیمان و دیگران نسبت به او بدگمان شدند و چون مسلم گشت که او دیوی است که خود را به شکل سلیمان فراموده است چاره‌ای جز گریختن از خشم مردم ندید و در حال فرار انگشتر را به دریا پرتاب کرد.

یک ماهی این انگشتر را بلعید و خود شکار سلیمان که در خدمت ماهیگیران بود شد و از این راه انگشتر از شکم ماهی به دست سلیمان رسید و بپس پشت گذاشتن چنین ماجرای است که سلیمان پس از چهل روز یکبار دیگر به قدرت و سلطنت خود بازگشت. (اهور، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶)

گفته‌اند که سلیمان با عالم غیب در ارتباط بوده و همه چیز و همه جا را در آئینه‌ای به مانند جام جهان نمای جمشید می‌دیده است و شاید با توجه به این موضوع است که شهریار گفته است:

نگین جم به صف اهرمن شکست آرد به اسم اعظمش آهنگ تُرکتاز کنید
(ج دوم، ص ۳۸، غ مناجات سحر)
خاتم گمشده را باز بجوای ایران که بدان حلقه جهان زیر نگین ما بود
(ج دوم، ص ۴۴، غ حماسه‌ی ایران)
نه دگر هُدهُد و نه شهر سبائی، ای دل شهری از خاطره‌ها کُن که (صبائی) دارد
(ج دوم، ص ۸۸، غ میخانه‌ی عشق)
اسم اعظم بازگردد با سلیمان غم مخور بشکند اهریمن از تعویذ یزدان غم مخور
(ج دوم، ص ۱۲۰، غ یک مشکل و دو آسان)
رام شد زیر نگین قلمم دیو و پری نقش آصف زدم و حُم سلیمان کردم
(ج دوم، ص ۱۴۲، غ سر خط قرآن)
نگین ملک سلیمان به دست تقوا ده که دیوهای مقید شکسته‌اند قیود
(ج دوم، ص ۲۰۴، غ صلا‌ی عام)
گر دیو نه ئی باری خاتم به سلیمان ده تا مُلک دل و دینت در زیر نگین باشد
(ج سوم، ص ۱۵، غ کی شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد)
مُهر خاتم نقش وی از آصف مُلک سلیمان ارث سلمان سهم وی از پارسی و پارسائی
(ج سوم، ص ۱۶، غ فیض قدسی)
سلیمانی ترا باشد مسلّم من آن دیوم که می‌دزدد نگینی
(ج سوم، ص ۴۵، غ معمّای حافظ)
به سر خواهد شدن دوران این شیطان که دائم دیو
نگین از آصف ملک سلیمان در نخواهد بُرد

(ج سوم، ص ۸۷، غ دست خدا با جماعت است)
گر خاتم سلیمان نقش دلی که با ماست پس دیو و دد کجا و تسخیر مُرغ و ماهی
(ج سوم، ص ۹۵، غ یا شبکلاه رندی یا تاج پادشاهی)
کشیده کار به جایی که نام دیو، سلیمان گرم نه دست به خاتم، چه سود ازاینکه بکوشم
(ج سوم، ص ۱۰۲، غ دیگجوش)
نگین مُلک سلیمان چراغ عرش خداست گرش نه حلقه بر انگشت اهرمن باشد
(ج سوم، ص ۱۳۵، غ در ورود به تهرانم)

سیمای حضرت ابراهیم خلیل الله در دیوان شهریار

کعبه میدان خلیل است و ذبیحان عظیم به تمنای مِنا عازم این میدانند
(ج سوم، ص ۱۱۳، غ قرآن و قاریان)
هاجر به هروله است و هنوزش زبان حال: کای مروه سعی کُن که صفا می فرستمت
(ج سوم، ص ۶۲، غ تاج بقا)

سیمای حضرت نوح در دیوان شهریار

نوح را مانم از این کشتی توفیق کز او یک جهان حرص و حسد طعمه‌ی طوفان کردم
(ج دوم، ص ۱۴۲، غ سرخط قرآن)
طلب کن شهریارا کشتی نوح که بشکافیم و درپیچیم طوفان
(ج دوم، ص ۱۷۰، غ پیک آسمان)
ناخدا، نوح نبی بود که کشتی نجات راه طوفان زد و با بار دل و دین آمد
(ج سوم، ص ۱۱۱، غ کشتی نجات)
فتنه طوفانی و دریاست خُدایا بفرست کشتی نوح که تاوان دهد این طوفان را
(ج سوم، ص ۱۲۴، غ تهران و یاران)
باز از غُرّش طوفان مهیب تاریخ آسمان کشتی نوحی که رها می بینم
(ج سوم، ص ۱۲۶، غ یک رؤیای صادقه)
شهری است ترا یار ولی عمر درازت چون نوح نبی نیست که صبر و ظفر آری
(ج سوم، ص ۱۳۹، غ شکرانه‌ی محبت)

غم‌ری که جاودانه بُود عمر روح ماست جسمت به غم‌ر نوح درآرد اوای غم‌ر
(ج سوم، ص ۱۷۲، غ رثای عمر)
چه دریائی است میلاد عظیم نیمه‌ی شعبان
که هم با کشتی نوح است و هم با ورطه‌ی طوفان
(ج سوم، ص ۱۸۶، غ میلاد نیمه‌ی شعبان)
شاید اشاره‌ای باشد به حدیثی بسیار معروف که در کتب شیعی و سنی هر دو
روایت شده است: مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ:
مثل دودمان من مثل کشتی نوح است، هرکس بدان کشتی درنشتست رهایی یافت، ولی
هرکس در آن ننشتست غرقه شد. (حلبی، ۱۳۷۲: ۹۱)

سیمای عیسی روح الله در دیوان شهریار

اگرچه مریم قدس است، رسم وامق نیست که چشم باز کند جز جمال عذرا را
(ج دوم، ص ۱۰۴، غ شبیه ساز ثریا)
شب، مریم عذرا گُن، ماهش دم روح القدس کز باد سحر زاید انفاس مسیحائی
(ج سوم، ص ۳۷، غ غروب و مهتاب دریا)
کو کوکبه‌ی نجم تو تا ماه برآید عیسی نه نگین تا نه بدو حلقه، حواری
(ج سوم، ص ۱۱۷، غ عیسی و حواری)
با گُل و لاله سرافراشته مهدی و مسیح پای دجال فرو در گل و لا می‌بینم
(ج سوم، ص ۱۲۷، غ یک رویای صادقه)

سیمای حضرت یوسف در دیوان شهریار

دل‌م به حسرت گمکرده‌ئی است چون یعقوب گر آن عزیز نوازده به بوی پیرهنم
(ج دوم، ص ۸۰، غ طایر جان)
میان ما و تو پیری حجاب و فاصله نیست چه یوسفی که فراموش کند زلیخا را
(ج دوم، ص ۱۰۴، غ شبیه ساز ثریا)
چگونه بگذرد از آن چه ذقن عاشق که یوسف دل از این رهگذر به چه دانست
(ج دوم، ص ۱۱۸، غ نظیر پیر)

هم تواند ماه زندانی کشاندن بر سریر آنکه یوسف برکشید از چاه کنعان غم مخور
(ج دوم، ص ۱۲۰، غ یک مشکل و دو آسان)
اختر شب به فغان دل یوسف در چاه گفت خاموش که بانگ جرسی می آید
(ج دوم، ص ۱۲۲، غ فال حافظ)
یوسف مصر ملاححت آنکه در کنعان حسن سبزه ئی سر بر نکرد از آب و گل با این نمک
(ج دوم، ص ۱۷۱، غ مهر و ماه)
به قول خواجه هر آن کس که دین به دنیا داد فروخت یوسف مصری به درهمی معدود
(ج دوم، ص ۲۰۳، قصیده‌ی صلا‌ی عام)
گذار کاروان مصر و راه و دلو و آبش هست
ولی کو دیگر آن کنعان که یوسف خیزد از چاهش
(ج سوم، ص ۱۴، غ قاصد و مقصود)
طبیعت بیت الاحزان است باید طی کند یعقوب
وگر نه ماه خود از چاه کنعان در نخواهد بُرد
(ج سوم، ص ۸۶، غ دست خدا با جماعت است)
می رسد آن کاروان که یوسف مصری از چه زندان حاسدان به درآید
(ج سوم، ص ۹۰، غ صبر و ظفر)
خبری بُود به یعقوب که یوسف در مصر مُژده ئی بود به فرهاد که شیرین آمد
(ج سوم، ص ۱۱۲، غ کشتی نجات)
دلم به حسرت گمکرده ئی است چون یعقوب گر آن عزیز نوازد به بوی پیرهنم
(ج سوم، ص ۱۲۲، غ صفای چشمه‌ی جان)
پیر کنعان سخنی گاه پریشان می گفت ناخودآگاه که از بیت حَزَن می گوید
(ج سوم، ص ۱۵۲، غ صلح جهانی)
خدیجه گو بشکن قیمت زلیخا را که پیش ماه تو یوسف متاع بازاری است
(ج سوم، ص ۱۶۲، غ حساب جاری)
زلیخا چاک زد در دامن یوسف، نمی دانست که خواهد کردن از پاکی حکایت دامن چاکی
(ج سوم، ص ۷۸، غ زندانی خاک)
پیراهن حضرت یوسف در قرآن بدین صورت توصیف شده است:

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ، وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقُدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ، إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا. (قرآن / ۱۲، یوسف / ۱۸، ۲۵، ۹۳)
 معنی آیات: و پیراهن او یعنی یوسف را آوردند که بر آن خونی دروغین بود، آن دو برای رسیدن به در باهم پیشی گرفتند (یعنی یوسف و زلیخا) و پیراهن یوسف از پشت دریده شد، این پیراهن را ببرید و آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بینا شود.

نتیجه

چنانکه به اجمال گذشت، مقاله‌ی حاضر دربردارنده‌ی مفاهیم و قصص قرآنی و روایی است که به گونه‌های مختلف شعر شهریار را تحت تأثیر قرار داده است. این نوع تأثیرات نه تنها در شعر شهریار یافت می‌شود، بلکه متون نظم و نثر فارسی بویژه متون عرفانی مشحون از این نوع تأثیرات است که بر غنای زبان و ادب فارسی افزوده است. کوتاه سخن اینکه شهریار در کنار برخورداری از ذوق شگرف شاعری به واسطه اعتقادات دینی و نیز توغل در متون دینی اسلامی بخصوص قرآن کریم اشعارش متأثر از فرهنگ اسلامی بویژه داستان پیامبران گردیده است.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

- اهور، پرویز، کلک خیال انگیز (فرهنگ جامع دیوان حافظ)، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- بیگدلی، بزرگ و صادقی، مریم، بازتاب شخصیت پیامبر (ص) در شعر معاصر فارسی، مجله‌ی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره‌ی نهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.
- حافظ شیرازی، مولانا شمس‌الدین محمد، دیوان غزلیات، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، چاپ هجدهم ۱۳۷۵.
- حلبی، علی اصغر، تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات کتابخانه‌ی طهوری، تهران، چاپ سوّم، پاییز ۱۳۷۵.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق، قصص قرآن، به اهتمام یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- شهریار، دیوان، جلد سوم، انتشارات رسالت (تبریز)، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۹.
- دیوان، انتشارات زرین و نگاه، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۳.
- ، کلیات دیوان اشعار، جلد دوم، (حاوی اشعار چاپ نشده‌ی استاد) انتشارات رسالت، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- عادل، محمدرضا، فرهنگ عبارتهای عربی در شعر فارسی (تا جامی)، دو جلد، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- فروزانفر بدیع‌الزمان، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- قاسم انوار، صد غزل، به کوشش رحیم سلامت آذر، انتشارات فرهنگ ایلیای رشت، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ماهیار، عباس، گنجینه‌ی اسرار (شرح مشکلات خاقانی دفتر پنجم)، انتشارات جام گل، کرج، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- مجلسی، محمد باقر، حیوه القلوب، جلد ۲، انتشارات علمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- میبی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدّه‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳-۱۳۳۹.
- کی منش، عباس، پرتو عرفان (شرح اصطلاحات عرفانی کلیات شمس)، انتشارات سعدی، تهران، چاپ اول، مهرماه ۱۳۶۶.
- همدانی، رفیع‌الدین اسحق، سیرت رسول الله، تصحیح اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱.